



۲۰۲۱/۰۸/۲۹



هارون یوسفی

تیر شدد

به فکر من که دگر نوبت فلان بگذشت
زمان دزدی و نام و نشان شان بگذشت
گمان کنم که همه قصرها سیل شدند
که صاحب همه از مرز حیرتان بگذشت
زمان گارد، زره و کتاره پایان یافت
و وقت رفتن دویی به هر زمان، بگذشت
گمان کنم که کسی مال کس نخواهد خورد
که این معامله از حد رهزنان بگذشت
خوشم که در سر هر کوچه لوحه و نامی
که بوده است به نام ستمگران بگذشت
کنون رسید سپاه سیاه بدکاران
تمام فرصت همبستگی مان بگذشت
بین که نوبت طالب رسیده، ای خواهر!
زمان رو لچی و کار دختران تان بگذشت
تمام عمر تو و من، به جای آبادی
به جنگ وازۀ «افغان» و غیر آن بگذشت
به آب گندۀ مرداب هافرو گشتیم

مسیر قطره باران ز ناودان بگذشت
به امتحان بزرگی که ما و تو رفتیم
دو صفر نمره گرفتیم و امتحان بگذشت
بیا به وحشت مردم نگر که شام و سحر
که لحظه لحظه اش از ترس طالبان بگذشت
کسی ندیده به عمر خود این چنین موجود
به حیرتم که چگونه ز بین ران بگذشت
به خانه خانه تان آبرو نخواهد ماند
زمان دانش و دانایی از جهان بگذشت
بیا ببین که کی آمد به درب خانه ما
سرود شاعر و فصل ترانه خوان بگذشت
بهار نیمه ما زرد شد به آسانی
خزان رسیده ببین فصل ارغوان بگذشت
خلاصه عمر من و تو در این فغانستان
به جنگ و قتل و زد و خورد این و آن بگذشت

هارون یوسفی

لندن - ۲۴ اگست - ۲۰۲۱



برای مطالب دیگر هارون یوسفی روی عکس کلیک کنید